

مارکسیسم

نیازی به انقلابی نمائی نیست

ک. رحمانی

مسئله اساسی برای کمونیست ها این است که ماهیت کمونیسم چیست و اینکه چه چیزی را بیان می کند؟ ویژگی خاص آن و تنوع اشکال مشخص تاریخی و انطباق آن با تغییر شرایط مکان و زمان چگونه است.

کمونیسم و یا بطور کلی مارکسیسم - لنینیسم را نباید و نمی توان تنها در یک شکل یا فرماسیون اجتماعی خلاصه کرد. زیرا می تواند در اشکال متنوع پدید آید. در غیر اینصورت دچار دگماتیسم خواهیم شد.

اندیشه مرکزی در این تفکر، کوششی است برای درهم شکستن آن بیگانگی که در اصول اساسی جامعه سرمایه داری وجود دارد. مارکسیسم بنیان این انتزاع را در بیگانگی کار می داند. کار در مارکسیسم بمثابة خاصیت بنیانی طبیعت بشری است که سرچشمه انواع ارزش است. سرمایه تنها به منزله کار انباشته شده، به منزله ثمره بیگانگی محصول کار از منبع خود، یعنی انسان زحمتکش است. در جامعه سرمایه داری پیشرفته، این بیگانگی که علت و العلل و سرچشمه هر نوع بیگانگی دیگر است، به حداکثر خود می رسد. منطق بیگانگی کار از یک سو بهره کشی طبقاتی و از سوی دیگر پیکار مشخص عمومی را موجب می شود و بهره کشی طبقاتی به نوبه خود مبارزه طبقاتی را که به آنتاگونیسم آشتی ناپذیری می تواند برسد، برمی انگیزد.

به همین دلیل آماج نهایی کمونیسم برچیدن همین بیگانگی و گذار از فرمانروایی بی سیمای سرمایه به حاکمیت شخصیت انسانی بر نیروی طبیعی و اقتصادی بی سیماست. آنهم نه در شکل بیگانگی، بلکه در شکل هستی کلکتیو انسانی. آرمان کمونیسم ایجاد وحدت ارگانیک جامعه و فایق آمدن بر بیگانگی فردی و گروهی و تشکیل جامعه ای است که در آن تکامل آزاد هرکس شرط تکامل آزاد همه است. راه چنین جامعه ای از طریق اجتماعی کردن ابزار تولید، یعنی حذف پیش زمینه های اصلی بیگانگی حاصل کار از فاعل کار است. اجتماعی کردن ابزار تولید باید به از بین رفتن استثمار طبقاتی و جدایی طبقات بیانجامد. محتوا و مضمون تاریخی کمونیسم نجات بشریت از تحکم مناسبات بیگانه در انواع خود (نه تنها تحکم سرمایه) است.

مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست چنین می نویسند: «اما مالکیت خصوصی امروزین بورژوازی آخرین و کامل ترین مظهر آنچنان شیوه تولید و تملک است که بر تضاد های طبقاتی و استثمار انسان ها بدست انسان های دیگر استوار است. بدین مفهوم، کمونیست ها می توانند تئوری خود را در یک عبارت خلاصه کنند: برانداختن مالکیت خصوصی».

چنان که در ارزیابی بالامشخص است، کمونیسم در نوع خود و در ایده اصلی خود حامل انکار مذهب نیست. تنها زمانی مخالف است که مذهب به ایدئولوژی طبقاتی فئودالیسم و سرمایه داری خلاصه شود و یا آشکارا و عامدا از دیدگاه ماتریالیسم پیگیر بررسی شود. یعنی انکار سوسیالیسم مسیحی، اسلامی و یا بودایی در مارکسیسم نه بر منطق خود کمونیسم بمثابة ایدئولوژی وحدت ارگانیک اجتماعی، که از طریق اجتماعی کردن ابزار تولید بدست می آید اتکا دارد، بلکه از منطق تاریخی ماتریالیسم در اصول مارکسیسم است.

مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست چنین می نویسند: «همانگونه که کشیش و فئودال همیشه دست در دست یکدیگر داشته اند، سوسیالیسم کشیشی و سوسیالیسم فئودالی نیز دست در دست یکدیگر دارند.... مگر مسیحیت نیز علیه مالکیت خصوصی، علیه زناشویی و دولت به مبارزه برنخاست؟ و مگر بجای آن به موعظه احسان و فقر، تجرد و ریاضت نفس، زندگی رهبانی و آیین کلیسایی پرداخت؟ سوسیالیسم مسیحی فقط آب متبرکی است که کشیش با آن خشم اشراف را تقدس می کند».

کمونیست ها در ایران، منجمله حزب توده ایران همواره در تاریخ مبارزاتی خود به امر وجه تشبیهات معین در اصول اجتماعی اسلام و سوسیالیسم اشاره کرده اند و آنرا در برنامه سیاسی خود برای همکاری با نیروهای مذهبی که برای پیاده کردن این اصول در جامعه پیکار می‌کردند اعلام داشته است.

اما حزب توده ایران مخالف سیاسی آن جریان و نیروی مذهبی است که با ارتجاع همکاری می‌کند. در واقع مخالف ارتجاع مذهبی بود. ارتجاع مذهبی که به چپاول اقتصاد ملی و در عرصه دموکراسی به سرکوب آزادی ها مشغول است.

مارکسیسم مانند هر تئوری علمی واقعیات را تشریح و پیش بینی می‌کند. تشریح آن در این است که مارکسیسم مکانیزم درونی جامعه سرمایه داری را آشکار می‌کند و به درک ساختار آن و پرنسپ های کارکرد آن و پیدایش تاریخی و منطق تکامل آن امکان می‌دهد. مارکسیسم مانند هر تئوری علمی مدل واقعیت را تدوین- عنی یک سلسله فاکتور ها و اصلی ترین دیدگاه ارائه کنندگان نظریات را- مشخص می‌کند و از یک سلسله فاکتورهای دیگر جدا می‌سازد. اصول علمی همواره ناگزیر است بر مبنای نزدیکی گرایشات مشاهده شده تدوین شود.

مارکس و انگلس به ناگزیری تاریخی انقلاب سوسیالیستی تکیه داشتند. آنها در اثبات نظر خود در این مورد به تأکیدات ذیل اتکاء داشتند.

- منطق سرمایه داری حداکثر سود را مطالبه می‌کند. سود نیز دستمزد کارگران را تنزل می‌دهد. در نتیجه منطق سرمایه داری ضرورت کاهش دستمزد کارگران را دیکته می‌کند. آن سرمایه داری که نخواهد از این منطق تبعیت کند، ناگزیر است که در مبارزه حاد با رقبا و سود در حال حداکثر و قیمت در حال کاهش محصولات با تمامی ابزار ممکن شکست بخورد. سطح زندگی کارگران نیز نباید پیشرفت کند، بلکه تا سطح زنده ماندن فیزیکی تنزل می‌یابد.

- در حد ماشینی کردن کار در چارچوب تولید سرمایه داری، کارگر بصورت برده و عاری از نوع خلاقیت است.

- منطق تکامل سرمایه داری تمرکز و انباشت تولید را دیکته می‌کند. به همراه تمرکز تولید، تمرکز کارگران و سطح تشکیلات آنها افزایش می‌یابد.

- اقتصاد سرمایه داری می‌تواند تنها با توسعه مداوم یعنی جلب بازارهای جدید فروش، نیروی مولده و کار دوام آورد.

« پس بورژوازی با چه وسیله ای بر بحران ها غالب می‌آید؟ از سویی بوسیله نابودی اجباری مقداری از نیروهای مولده و از سوی دیگر بوسیله تصرف بازارهای جدید و بهره کشی ژرفتر از بازارهای قدیم. و اما این اقدامات به چه نتیجه ای می‌رسد؟ به این نتیجه که بورژوازی زمینه را برای بحران های فراگیرتر و پر زورتر فراهم می‌سازد و وسایل دفع آنها را کاهش می‌دهد.» از این رو « جامعه بورژوایی امروزی که با فنای جامعه فئودالی حیات یافته، تضاد های طبقاتی را بر نیانداخته، بلکه فقط طبقات تازه، شرایط تازه ستمگری و اشکال تازه مبارزه را جایگزین قدیمی ساخته است.» (ک. مارکس . ف. انگلس « مانیفست حزب کمونیست ») .

از پیش شرط های بالا مارکس و انگلس استنتاج منطقی قانونمندانه زیر را می‌کنند:

- بحران سرمایه داری به لحاظ تاریخی ناگزیر است.

- پرولتاریای صنعتی بمثابه محروم ترین طبقه انقلاب را انجام می‌دهد و در عین حال متمرکزترین و متشکل ترین طبقه جامعه بورژوازی است.

- انقلاب سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته که پرولتاریای صنعتی را تکامل می‌بخشند شروع می‌شود و دیرتر، در کشورهای کمتر توسعه یافته که تاحدودی اقتصاد آنها نضج یافته اند، گسترش خواهد یافت.

- جامعه نوین به شکل نخستین جامعه در فرماسیون تاریخی در می‌آید که در آن استثمار وجود نخواهد داشت.

- حذف استنمار تقسیم طبقاتی را از بین برمی دارد. به این معنی که منجر به ناپدید شدن خود طبقات، از جمله طبقه کارگر می شود.
 - اضمحلال طبقات منجر به اضمحلال دولت که دستگاه فشار طبقاتی است، می شود.
 - اضمحلال طبقات منجر به حل شدن ملت ها می شود. زیرا ملت از دید مارکسیسم محصول مناسبات سرمایه داری است.
- این امور پیش بینی کاملاً منطقی و گرایشاتی بودند که مارکس و انگلس در دوران خود مشاهده می کردند.
- اما این پیش بینی کلاسیک ها پس از مرگ آنها در نزد دکترین دگماتیک و یا در اشکال دگماتیک آن، نه بعنوان پیش بینی علمی، بلکه بمثابه وحی مذهبی تلقی شد.
- در دوران کنونی نیز این آیین پرستان یا متافیزیسیست های تیپیک که خود را «مارکسیست» می نامند و به پیش گویی و وصایای دگم اعتقاد دارند، خود را موظف نمی دانند که به واقعیات زیر دوران کنونی نگاهی بیفکنند. اما این واقعیت کدام اند؟
- اینکه سطح زندگی کارگران کشور های پیشرفته صنعتی، علیرغم حفظ مناسبات سرمایه داری، تا میزانی که با سطح زندگی کارگران آغاز قرن گذشته قابل مقایسه نیست، بالا رفته است. حتی آن کارگرانی که سهام دارندند و مانند گذشته تنها کار و زحمت خود را می فروشند، کار و زحمت خود را به چنان ارزشی می فروشند که سخن از سطح زنده ماندن فیزیکی آنها نمی تواند برود. برعکس آنها دارای امکاناتی هستند که نه تنها نیازهای خود را در غذا، لباس و مسکن تامین می کنند، بلکه امکان تحصیل و مسافرت را هم دارند. مسلم است که استنمار سرمایه داری و سود و ارزش اضافی حفظ شده است، اما مقیاس این استنمار قابل مقایسه با سطح اواخر قرن بیستم نیست.
 - انقلاب اطلاعاتی روی داده و جامعه به جامعه پست صنعتی گذار کرده است. این گذار به همراه حفظ مناسبات بورژوازی روی داد. آنچه که کلاسیک های مارکسیسم نمی توانستند در نظر بگیرند، آنست که تولید صنعتی فابریکی از عرصه تولید پیشرو بودن باز ایستد و به نسبت تغییراتی نیز در طبقه کارگر بوجود آید. منابع اساسی و عمده کار در جهت تولید اطلاعات و تکنولوژی اقدام شد. مزد بگیران و کارکنان این رشته تولیدی- «پرولتاریای کار فکری» کوچکترین گرایشی به تمرکز ندارند، هر چند که کار خود را می فروشند، بطور اصولی دارای آگاهی طبقاتی دیگری هستند. این افراد که در اتاق ها و کابینت های جداگانه کار می کنند در ارزیابی آنها روح کلکتیوی اعتصاب کارگاهی بیگانه است.
 - اینکه گذار به شکل اجتماعی و اقتصادی نوین همراه خواهد شد با طبقات نوین: مالکان و تولید گران اطلاعات و تکنولوژی. شکل نوین طبقاتی و مبتنی بر استنمار و تضاد ها و بحران های جدید.
 - اینکه تئوری کلاسیک مارکسیستی انقلاب سوسیالیستی را باتوجه به سطح تکامل پرولتاریای صنعتی مطرح می کند. اما بدون استثناء همه انقلابات سوسیالیستی پیروزمند، در کشورهای به لحاظ اقتصادی عقب مانده کشاورزی روی دادند که در آنها پرولتاریا تکامل نیافته بود، یا بطور کلی وجود نداشت.
 - اینکه در روسیه بویژه در چین قالب سوسیالیسم اشتراک و همبود دهقانی شد و تکامل صنعتی شدن و شهری گرایی در دوران سوسیالیسم موجب بحران عمیق طرزتفکر سوسیالیستی گردید و به احیاء سرمایه داری جزیی در چین و یا کامل در روسیه شد.
 - اینکه نقش دولت در کشورهای سوسیالیستی نه تنها کاهش نیافت بلکه در مقایسه با جامعه بورژوازی بارها افزایش یافت. دولتی که می بایست بی طبقه شود، نه تنها خیال مردن را نداشت بلکه تقویت و تبدیل به دولت عموم ملت شد.
 - اینکه ملت ها در سوسیالیسم خیال زوال یافتن را نداشت. در این عرصه البته آیین پرستان و دگماتیک ها هم لنین و هم استالین را به رویونیسم متهم می کنند، یعنی به انحراف و عدول از «برای مارکسیسم». پس از مرگ لنین و استالین همین دکترین های دگماتیسم شروع به پرستیدن آنها کردند تا بدین گونه میراث مارکس را سست و خاموش کنند. اینها لنین و استالین را در آرشو خود

انحصار کردند تا بتوانند میراث انقلابیون را بایگانی و به خاک سپارند و یا در موزه اشیاء عتیق نگه دارند. اما مارکس و لنین نباید در گذشته بمانند آنها به آینده تعلق دارند. نه نقل قول های بی جان آنها یعنی اندیشه هایی که در این یا آن لحظه تاریخی ثابت شده اند، بلکه اندیشه هایی که دینامیک و بردار تکامل و رشد است برای ما پر اهمیت هستند.

این فرازها را می توان چنین شناخت :

- گذار لنین به این تر که حزب ملزم است نه تنها مبارزه طبقه را بیان و بازتاب دهد، بلکه رهبری آنرا بعهده بگیرد. یعنی درحقیقت به لحاظ سیاسی طبقه را شکل و پرورش دهد. یعنی حزب طراز نوین لنینی.

- دگماتیک های « مارکسیسم » تکیه به انقلاب سوسیالیستی و استقرار حکومت شوروی در کشوری به لحاظ صنعتی غیر پیشرفته کشاورزی را غیرقابل تصور می دانند. آنها مصرأ خواستار اتحاد کارگران با بورژوازی یعنی تابع کردن جنبش کارگری به منافع بورژوازی بودند. درضمن اینکه استدلال می کردند به اینکه روسیه هنوز باید از مرحله طولانی تکامل سرمایه داری عبور کند، برای آنکه سطح تکامل نیروهای مولده به مناسبات تولیدی سوسیالیستی برسد و « شرایط عینی » انقلاب نضج یابد. یعنی اینکه روسیه برای سوسیالیسم آماده نیست و سرمایه داری در سطح لازم رشد نکرده است. از نگاه این دگماتیک ها انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر « هذیان جنون آمیز » و ولونتاریسم محض و تلاش برای ساختن روبنا بدون زیربنا بود. اما لنین چنین درکی از مارکسیسم را رد کرد و اظهار داشت که قانونمندی عام تکامل جهان برخی مراحل پیشرفت را که دارای ویژگی خاصی در شکل یا طریقه این پیشرفت باشد، غیر ممکن نمی داند، بلکه محتمل به شمار می آید. لنین چنین نتیجه گیری می کند: اگر درست است که گذار به سوسیالیسم نیازمند شرایط مقدماتی اقتصادی و فرهنگی معین است، پس مطلب دیگر نیز درست است و آن اینکه زمانیکه حاکمیت به دست پرولتاریا ی پیروزمند می افتد، او می تواند و باید از این حاکمیت برای شتاب بخشیدن در سروسامان دادن به کارهایی که سرمایه داری موفق به انجام آنها نشده استفاده کند تا با شتاب تمام به پیشروی خود به سمت سوسیالیسم ادامه دهد.

لنین آن چیزی را ارائه می داد که در پراتیک سیاسی و اجتماعی گذشته بجز آزمون کمون پاریس یافت نمی شد و هیچ چیز، واقعا هیچ چیزی که در گذشته آزمایش شده باشد نبود.

لنین و لنینیست ها به جای تابع کردن طبقه کارگر به منافع بورژوازی، به اتحاد کارگران با دهقانان، یعنی طبق معیار دگماتیک های «مارکسیسم» با طبقه ارتجاعی، تکیه داشتند. ضمنا در این اتحاد کارگران از لحاظ شمار پیشاهنگ ناچیز بودند. توده اصلی نیروی جنبش سرخ در جنگ داخلی همانا دهقانان بودند. در عمل بلشویک ها انقلاب دهقانی را تحقق بخشیدند نه پرولتری را. منشویک ها که بمانند خبرگان واقعی دکتترین های مارکسیست با احساس تفوق آکادمیک به تحول دهقانی بلشویزم نگاه می کردند، سرنوشت تاریخی خود را در همدستی با جنبش سفید به پایان رساندند. تاریخ حقانیت لنین را مورد تایید قرارداد. انقلاب سوسیالیستی در کشور های از لحاظ صنعتی غیر پیشرفته کشاورزی (در روسیه، چین، کره شمالی، کوبا و ویتنام) پیروز شد. انقلاب در آلمان و فنلاند یعنی در کشور های کمتر رشد یافته نسبت به کشور های رشد یافته به لحاظ صنعتی، شعله ور شد، اما شعله خود را از دست داد. در پیشرفته ترین کشور ها مانند انگلستان، فرانسه و ایالات متحده آمریکا یعنی کشور هایی با پرولتاریای پخته تر و رشد یافته تر، انقلاب سوسیالیستی حتی شروع نشد.

در روند دولت شوروی البته انواع مختلف طرح های کمونیستی مطرح بوده مانند، کمونیسم ملی، کمونیسم تروتسکی، کمونیسم استالینی، کمونیسم انترناسیونالیستی و کمونیست های چپ گرا که گویا شکل طرح کمونیستی استالین بهترین آنها بوده و بقیه شکل سکت های مذهبی طرح کمونیستی بوده است. دردوران نخست تشکیل دولت شوروی مخالفت با مذهب شدید می شود، اما دردوران استالین، استالین سعی می کند که مذهب را به دولت و توده ها نزدیک کند. اما در دوران خروشچف یعنی در دوران پس از جنگ، سیاست آتیه ییستی بیشتر شد و توده ها از مذهب بیشتر جدا شدند. سرنوشت انقلاب اکتبر نیز مانند سرنوشت هر انقلاب دیگر به درستی سیاستی وابسته بود که پس از انقلاب می بایست به دست میراث گران آن انجام می گرفت.

منابع مورد استفاده :

- (۱) مانیفست حزب کمونیست . مارکس و انگلس . ص ۵۱
- (۲) مانیفست حزب کمونیست . مارکس و انگلس . ص ۶۳
- (۳) کمونیسم ملی . س . استرویف .
- (۴) ک . مارکس . ف . انگلس . مانیفست حزب کمونیست . ص ۳۵
- (۵) کمونیسم ملی . س . استرویف .
- (۶) مقالات سیاسی دوران انقلاب . منتشره در مسکوویسکی رابوچی . ۱۹۵۵
- (۷) درسهای تاریخ . آ . ناویکوف